

بحران صنعتی

در پایان قرن گذشته و آغاز قرن حاضر، روند شکوفایی نظام سرمایه داری به قدری فوق العاده بود که بحران های سیکلی آن، بیشتر یک "اذیت اتفاقی" به نظر می رسید. در طول سال هایی که جوّ خوش بینی تقریباً در همه ی جهان نسبت به سرمایه داری وجود داشت، منتقدین مارکس به ما اطمینان می دادند که پیش رفت شرکت ها، سندیکاها (سرمایه داری) و کارتل ها در سطح ملی و بین المللی، کنترل با برنامه ی بازار را ارائه داده و غلبه ی نهایی بر بحران ها را گواهی می دهد. طبق نظر «سومبارت» همه ی بحران ها قبل از جنگ، به وسیله ی مکانیزم های خود سرمایه داری "برچیده شده بود"، به طوری که "مشکل بحران، امروز ما را برای مدتی بی انتها راحت می گذارد." اما اکنون تنها ده سال پس از آن، این حرف ها پوچ و مسخره به نظر می آید، در حالی که در دوران خود ما پیش گویی های مارکس در مقیاس کامل و با تمام قدرت و با وجود همه ی تلخ بودنش پدیدار می شود. در موجودی که خونش زهرآلود گشته باشد، هر مرض اتفاقی گرایش به پیدا کردن کاراکنتری مزمّن می یابد؛ با این ترتیب، حتی در موجود در حال فساد نظام سرمایه داری انحصاری هم بحران ها شکل غده های بدخیم ویژه ای را به خود می گیرند.

عجیب و جالب این جا است که رسانه های سرمایه داری که نیمه کاره می کوشد تا وجود انحصارات را انکار کند، برای رد نیمه ی آنارشیزم سرمایه داری مجبور است به همین انحصارات رجوع کند. روزنامه ی نیویورک تایمز به طعنه این طور برداشت

می کند که: اگر قرار باشد شصت فامیل در ایالات متحده حیات اقتصادی را در دست خود گیرند، «این نشانهگر آن می باشد که نظام سرمایه داری آمریکا، به دور از هرگونه "بی برنامه گی" سازمان دهی تمیزی دارد.» این بحث، مسأله ی اصلی را نادیده می گیرد.

نظام سرمایه داری هرگز قادر به توسعه ی هیچ یک از زمینه های مربوط به خود نبوده است. درست همان طور که تمرکز ثروت، باعث از بین رفتن طبقه ی متوسط نمی شود، انحصار هم نمی تواند باعث از بین رفتن رقابت گردد، بلکه سوار آن شده و آن را خرد می کند.

هیچ یک از این ۶۰ فامیل نه تنها در سطح "برنامه" های جداگانه ی خود، بلکه در برنامه های خود در سطوح مختلف و متغایر هم علاقه ای به هم آهنگ کردن شعبات مختلف اقتصادی ندارند. آن ها تنها به بالا بردن سود انحصارات باند خود فکر می کنند که به خرج سایر باندها و همه ی ملت به دست می آورند. برخورد چنین برنامه هایی در محاسبه ی نهایی تنها باعث عمیق تر شدن آناشیزم اقتصاد ملی می گردد. هرج و مرج و دیکتاتوری ی انحصاری رابطه ی دو طرفه به خصوصی ندارند، بلکه مکمل هم بوده و از هم دیگر تغذیه می کند.

بحران ۱۹۲۹ در ایالات متحده آمریکا یک سال پس از این که «سومبارت» علناً و با بی تفاوتی شدید "علم" خود را در رابطه با مسأله ی بحران عرضه داشت، به وقوع پیوست. اقتصاد آمریکا از اوج شکوفایی ی بی سابقه ی خود به اعماق درمانده گی غول آسایی پرتاب شد. در دوره ی مارکس هیچ کس نمی توانست تکانی در این ابعاد را به ذهن خود راه دهد! درآمد ملی ایالات متحده برای اولین بار در سال ۱۹۲۰ به ۶۹ میلیارد دلار رسید، اما در سال بعد آن ۵۰ میلیارد دلار تنزل کرد که برابر ۲۷ درصد می شود. در نتیجه ی شکوفایی مجدد سال های بعد و نهایتاً در سال ۱۹۲۹، درآمد ملی یک بار دیگر به بالاترین رقم خود، یعنی ۸۱ میلیارد دلار رسید، اما در ۱۹۳۲ به ۴۲ میلیارد دلار تنزل کرد که بیش از ۵۰ درصد بود! بر

پایه ی محاسبه براساس معیارهای کار و درآمد سال ۱۹۲۹، زمانی که تنها ۲ میلیون بیکار وجود داشت، در طول ۹ سال یعنی بین سال های ۱۹۳۸ - ۱۹۳۰ تعداد بیکاران به ۴۳ میلیون نفر رسیده و درآمد ملی تا ۱۳۳ میلیارد دلار تنزل داشته است. اگر این همه آناارشی نیست، پس معنی این کلمه چه می تواند باشد؟

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتاب خانه: <http://www.iwsn.org/nashr.htm>

آدرس پستی: BM Kargar, London WC1N ۳XX, UK

ایمیل: yasharazarri@yahoo.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۴